

اعضای هیئت مدیره آن واگذار می کند. ارزش تقریبی شرکت مذکور با توجه به توسعه کلی آن از سال ۶۲ تا ۷۳ و املاک و انبار و سایر داراییهای آن و نمایندگی های متعدد آن در استانها، ۳۰ میلیارد تومان در هنگام واگذاری بوده است، که در جریان واگذاری تنها ۱۳ میلیارد تومان برآورد می شود. ۶۳ درصد سهام که به آقایان خریداران تعلق گرفته شش میلیارد و ۱۶۸ میلیون تومان بوده است. آنها مجموعاً ۲۰ درصد قیمت اولیه را پرداختند. جالب اینجاست که این شرکت در سالهای ۷۲-۷۳-۷۴ بیش از ۳ میلیارد تومان سود کرده است.

\* فروش کل یک شرکت الکترونیکی بوسیله سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران، کارشناس دادگستری قیمت شرکت را ۲۱ میلیون تومان تعیین کرده در حالی که تنها کامپیوترهای موجود در شرکت و یا قطعات الکترونیک در انبار بیش از این قیمت داشته است. سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران علاوه بر فروش این شرکت، یک قطعه زمین دو هزار متری با جواز ساخت هفت هزار متر را به مبلغ ۶۰ میلیون تومان به همان خریداران شرکت فروخته است که صاحبان جدید شرکت بلافاصله قطعه زمین را ۳۰۰ میلیون تومان فروخته اند.

\* در سالهای ۶۳ و ۶۴ دو دانشجوی رشته مخابرات با سر و وضعی کاملاً ساده وارد یک شرکت روغن نباتی می شوند. آنها بعداً با جناب می شوند و در سال ۶۸ استعفا می دهند اما کارخانه صدها تن روغن خام و ورق حلب کم می آورد. آن دو نفر با پولی که از فروش کالاهای گمشده به دست آورده بودند یک کارخانه روغن نباتی را به قیمت پائین می خرند. حالا آن دو در شمال شرکت کشت و صنعت دارند، و در جاده کرج کارخانه شوینده، یک شرکت بین المللی و یک کارخانه روغن کشتی و یک کارخانه نیز در تهران دارند.

\* در سال ۵۷ کارگر ساده ای در ماشین سازی اراک کار می کرد. این کارگر ساده حالا تبدیل به مرد فولاد ایران شده است و دارای ۱۶ کارخانه در امر صنعت فولاد است. روش آقای فولاد این بوده است که کارخانه را به قیمت دولتی می خریده و بلافاصله موجودی انبار را در بازار می فروخته و پول خرید کارخانه را میداده است.

\* در جاده کرج کارخانه ای هست که پیش ساخته بتنی می سازد. قیمت کارشناسی ۵ میلیارد تومان تعیین می شود ولی خریدار ۲۰۰ میلیون تومان پیش قسط می دهد و بقیه را هم نمی دهد.

\* شرکتی با ۳۰ دستگاه تریلر ترانزیت به ۸۰ میلیون تومان فروخته شد!!

کیهان ۲۸ تیرماه ۷۶

### میلیاردها تومان سوء استفاده

زرین گل رئیس کمیسیون نفت مجلس شورای اسلامی: نمی دانم چه دستهایی در کار است که به راحتی می توانند دروازه های کشور را باز کنند و با وارد کردن کالاهای غیر ضروری میلیاردها تومان سوء استفاده کنند.

مهرگان - دستهای فقها و خاصه دست آقای خامنه ای در واردات هر نوع کالا برای بنیادهای خویش نظیر بنیاد مستضعفان.

روزنامه کیهان ۱۸ مرداد ۷۶

### ۲۲۰ میلیارد تومان سود خالص در جیب دلان بازار سیاه فولاد

کسانی که در سالهای دفاع مقدس وارد فعالیتهای واردات آهن و فروش آن در بازار داخلی شدند، یک شبه راه صد ساله را طی کردند....

بر اساس تحقیقات مستند، تنها ظرف یک ساله ۷۴ و فقط در مورد فولاد (توجه بفرمایید که یک سال از مجموعه چندین سال و تنها یک محصول از جمع چندین محصول فلزی در این آمار مورد نظر است.) ما به التفاوت قیمت کل فولاد تولید شده در کشور که در ب کارخانه بفروش رسیده است، با قیمت بازار آزاد کل فولاد توزیع شده در کشور رقم ۲۲۰ میلیارد تومان بوده است و این رقمی است که دلان توزیع کننده این محصول تنها در یکسال و تنها در مورد فولاد به جیب زده اند.

اگر تنها ۲۰۰ میلیون تومان سود دلان را حساب کنیم و از سود ناشی از فروش آهن، آلومینیوم و سایر فلزات هم بگذریم و تنها تولیدات ۸ سال را هم مد نظر قرار دهیم آنوقت باید به این نتیجه برسیم که بیش از هزار و شصت میلیارد تومان به جیب دلان فولاد رفته است.

### جریمه بیش از یک میلیاردی که باطل می شود

مدیر عامل یک شرکت خصوصی که سازنده نوعی لوله است، مقادیر زیادی ورق فولادی را بمنظور ساخت لوله از یکی از کارخانجات دولتی تحویل می گیرد. سپس بجای تولید لوله، ورقها را در بازار آزاد بفروش می رساند. وقتی یکی از دستگاههای کنترل کننده به سراع ایشان می رود و پرونده تخلفات ایشان را می گشاید، پرونده نامبرده به مرجع صدور حکم می رود. در حکم اولیه که صادر می شود، بر اساس بررسیها صاحب شرکت سازنده لوله به پرداخت بیش از یک میلیارد تومان جریمه محکوم می شود. اما این مبلغ هرگز از سوی مدیرعامل متخلف پرداخت نمی گردد. وی ابتدا درخواست تجدید نظر در حکم را میکند و سپس با هماهنگیهایی که به عمل می آید، باعث می شود شرکت فروشنده ورقها،

مکاتبه ای با مرجع صدور حکم بکند و طی آن تایید می شود که هیچ تخلفی در فروش ورقها رخ نداده است.

کیهان ۲۲ مرداد ماه ۷۶

### وقتی نظارت و کنترل نباشد دریافت کننده پول همان پرداخت کننده است و خریدار همان فروشنده!

\* یک واحد صنعتی بزرگ پس از انقلاب شرکتی را تاسیس می کند که این شرکت ۱۵ شرکت دیگر تشکیل می دهد و از سال ۱۳۶۹ بدون تشریفات قانونی هزاران تن مواد اولیه و کالا بین خود رد و بدل کرده و سود کلانی به دست می آورند.

\* یک شرکت ۲۰ میلیون تومان وام در اختیار شرکت دیگر می گذارد. رئیس هیئت مدیره شرکت پرداخت کننده وام، مدیر عامل دریافت کننده وام است. یعنی دریافت کننده و پرداخت کننده وام یک نفر است.

### مهرگان نیز شرکت «غیرانتفاعی»! آقای ناطق نوری را که از قلم روزنامه کیهان افتاده است معرفی می کند

سازمان اقتصادی اسلامی - حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری مدیر عامل سازمان اقتصادی اسلامی و نماینده مجلس نیز «داوطلبانه» یکی از منابع عظیم ثروتهای بادآورده خویش را به نمایندگان مجلس معرفی می کند.

حجت الاسلام ناطق نوری: «سازمان اقتصادی اسلامی موسسه ایست غیر انتفاعی و برادرانی که در این موسسه مشغول کار هستند برای خود جیب ندوخته اند. این درست نیست که با حیثیت گروهی که عمر خودشان را وقف خدمت کرده اند بازی شود. سازمان اقتصادی اسلامی یکی از نهادهایی است که بعد از پیروزی انقلاب به کوشش افراد نیکوکار و خیر و متعهد به اصول اسلامی پایه گذاری شد. سازمان اقتصادی اسلامی را چه کسانی تشکیل دادند؟ همان بازاریهایی که در کمیته استقبال امام خدمت کردند. همین ها بودند که کمیته ها را اداره می کردند. حالا درست است که بنده بیایم اینجا و با حیثیت گروهی که عمر خودشان را وقف کرده اند بازی کنم؟ برادرمان آقای سبحانی در جلسه ۱۷ فروردین ماه یک چیزی گفتند بلافاصله راه کارگر همین را گرفت و بزرگ کرد و بعد هم نوشت آقای بهشتی باید پاسخ بدهد. بحث به مجلس کشید. به حزب جمهوری و بعد به آقای بهشتی. در این جلسه آقای سبحانی گفت: «در تجارت سازمانی تشکیل شده بنام سازمان اقتصادی اسلامی. برای پارچه های پشمی، الیاف مصنوعی از قرار کیلویی ۶۵ تومان وارد میکند و به تاجر می گویند این را کیلویی ۱۱۰ تومان به تومی فروشیم به شرطی که تو با قیمت ۱۸۰

تومان بفروشی و نصف استفاده را هم به ما بدهی. آهن به قیمت ۳۲ تا ۳۳ ریال وارد می شود. در حالی که پروفیل در بازار به قیمت ۸ تا ۱۲ تومان فروخته می شود. قیمت تمام شده کاغذ هفت تومان است، اما به قیمت ۲۰ تومان بفروش می رسد. آقای بهشتی هم سهامدار این سازمان است» کالاهای وارد شده بوسیله سازمان اقتصاد اسلامی: آمپول پنی سیلین - باطریهای کوچک و بزرگ - لاستیک های بزرگ مخصوص وسایل نقلیه سنگین - تهیه آرد برای کارخانجات بیسکویت سازی و قنادی - کاغذ درچند پارتی وارد شده - نخ که مورد بحث آقایان بود - آهن - دیگر این که گوسفند، کره و روغن وارد کردند. اینها نیز بخاطر خدمت به جامعه بوده است.» - روزنامه کیهان سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۶۰.

**ملت قهرمان!** بی جهت نیست که نظام فقها لقب «ملت قهرمان» به «من» ها و «تو» ها داده است زیرا «من» ها و «تو» ها واقعاً در تسلیم به حکومت دزدان و غارتگران قهرمانند. آیا حیرت آور نیست که هنوز هم عده ای برای نیل به «آزادی» و «عدالت» از این نظام در صف انتظار ایستاده اند؟

# مسائل روزگارانما

## پیمان بین المللی مبارزه با ارتشاء،

### اعترافی به جهانی شدن فساد

در ۲۲ نوامبر ۱۹۹۷، بیست و نه کشور صنعتی که در سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OCDE) عضویت دارند، پیمانی را بین خود امضا کردند که بر اساس آن توسل به رشوه برای فروش کالا و جنگ افزار یا گرفتن مقاطعات از سوی شرکتها و نهادهای وابسته به این کشورها منع شده است. هر یک از این کشورها برعهده گرفته اند تا در حوزه صلاحیت قضائی خود، قوانینی را برای تعقیب و مجازات شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی که با دادن رشوه به دولتمردان و کارگزاران کشورهای خریدار و وارد کننده معاملات خود را به ثمر می‌رسانند از تصویب بگذرانند و به اجرا بگذارند.

امضای چنین پیمانی در واقع به منزله اعتراف به وجود فساد به عنوان یک مسئله جهانی است. فسادی که کشورهای ثروتمند صنعتی ترویج دهندگان اصلی آن بوده اند. این کشورها طی دههٔ متمادی، به مصداق ضرب المثل «کدخدا را ببین و ده را غارت کن» با چرب کردن سبیل زمامداران نظام های حاکم بر جهان سوم بازارهای آنها را از کالاهای فاسد خود انباشته اند، میلیاردها دلار جنگ افزار ساخت کارخانه های خود را به آنها تحمیل کرده و طرحهایی را که هرگز مناسبی با نیازهای اقتصادی کشورهای در حال رشد نداشته و ندارد به آنها قبولانده اند.

روزنامه لوس آنجلس تایمز در شماره ۲۱ نوامبر خود گزارش مشروحی به این موضوع اختصاص داده که حاوی نکات شایان توجهی است. بطوری که از این گزارشها برمی آید یکی از علل عمده ای که سرانجام کشورهای صنعتی را به امضای پیمان مربوط به ممنوعیت رشوه به عنوان وسیله ای برای گذراندن قراردادها و معاملات خود با کشورهای جهان سوم واداشته، رقابت شدید کشورهای صنعتی با یکدیگر برای قبضه بازارهای این کشورها و در نتیجه بالا رفتن محسوس و روزافزون نرخ رشوه بوده است. در بخشی از این گزارش به نقل از یک بازرگان انگلیسی به نام «مودی استوارت» Moody Stuart چنین آمده است:

«هزینه میانگین رشوه در حال حاضر به ۱۰ تا ۱۵ درصد ارزش معاملات رسیده است».

طبق این گزارش هر چند که این عامل مخارج موسسات رشوه دهنده را بالا می برد ولی آنها در واقع ضرری نمی کنند چون مبالغی را که به عنوان رشوه می پردازند در دست آخر به پای دولت طرف معامله می گذارند. اما زیان اصلی این جریان متوجه کشورهای جهان سوم است که زمامداران خود گماشته آنها، بی آنکه هیچگونه وکالتی از جانب مردم خود داشته باشند به سود جیب خود و به زیان کیسه ملت چنین معاملاتی انجام می دهند. «جیمز ولفنسان» James Wolfensohn رئیس بانک جهانی در این باره به لوس آنجلس تایمز گفت: «تحقیقات انجام شده نشان داده است که فساد برای کشورهای ما در آنها عمل می کنیم به قیمت بسیار گزاف و کمرشکنی تمام می شود و به هدر رفتن منابع، روی کار آمدن دولتهای غیر کارآمد، هزینه های غیر ضروری و فرار از مالیات را موجب می گردد.» رئیس بانک جهانی فساد را به عنوان بزرگترین عامل بازدارنده سرمایه گذاریهای خصوصی در کشورهای در حال رشد خواند و گفت: «این شیوه، مشروعیت حکومتها را از میان می برد و موجبات جلوگیری از رشد و توسعه اقتصادی را فراهم می آورد.» بر اساس آمار وزارت بازرگانی آمریکا، تنها از سال ۱۹۹۴ به اینسو، موارد عمده ای از فساد در ۱۳۹ قرارداد بین المللی که ارزش آنها به ۶۴ میلیارد دلار بالغ بوده ثبت شده است. در جریان این قراردادها، شرکتهای خارجی برای به ثمر رساندن معاملات خود عموماً متوسل به رشوه دادن شده اند.

دولت آمریکا مدعی است که همواره مخالف با استفاده از رشوه و ترویج فساد مالی به عنوان وسیله ای برای گرفتن مقاطعه ها و برنده شدن در مناقصه های بین المللی بوده است در حالی که دولتهای اروپایی چنین روشی نداشته اند و رشوه دادن را به نام یک هزینه لازم و اجتناب ناپذیر برای انجام معاملات از سوی شرکتهای و نهادهای تابعه خود پذیرفته اند.

مقامات امریکایی بویژه آلمان را به عنوان کشوری که به ضرب رشوه کار خود را در کشورهای جهان سوم پیش می برد انگشت نشان می کنند. به گفته یک مقام وزارت دادگستری آمریکا، کاربرد رشوه به عنوان یک ابزار رایج در معاملات بین المللی تا آن حد در آلمان پذیرفته شده است که «شخصی از شرکت عظیم الکترونیکی زیمنس می تواند با علامتی در گوشه ای از یک خیابان شهر فرانکفورت بایستد و اعلام کند: ما در حال پرداخت رشوه به پادشاه سیام هستیم و هیچکس هم از این بابت به او خرده نمی گیرد.»

با وجود این، بر اساس گزارش لوس آنجلس تایمز امریکائیهما هم در کار رشوه دادن و به فساد کشیدن دولتمردان جهان سوم برای پیش بردن مقاصد بازرگانی و منافع اقتصادی خود چندان دست کمی از همکاران اروپایی خود نداشته اند. در گذشته موارد مشهوری در

کشورهایی مانند ایران و عربستان سعودی و آرژانتین گزارش شده که پرداخت رشوه‌های کلان از طرف شرکتهای امریکایی به مقامات محلی وسیله امضای قراردادهای چندین میلیارد دلاری بوده است. از جدیدترین این نمونه‌ها، پرونده‌ای است که روزنامه لوس آنجلس تایمز به آن اشاره می‌کند. این پرونده مربوط به سال ۱۹۹۵ است؛ در آن سال بود که یکی از موارد رشوه پردازی توسط شرکت معروف هواپیماسازی لاکهید در مصر فاش شد. این شرکت در جریان محاکمه‌ای که به این مناسبت تشکیل گردید اعتراف کرد که مبلغ یک میلیون دلار به یک عضو پارلمان مصر، برای گذراندن یک معامله عظیم هواپیماسازی پرداخته است.

به گفته منابع امریکایی بزرگترین موارد فساد و ارتشاء مربوط به کشورهای است که در آنها نظام تک حزبی حاکم است و حزب و دولت در واقع چیزی جز یک تن واحد نیستند. اما خطوط عمده پیمانی که در زمینه مبارزه با ارتشاء در معاملات بین المللی به امضای ۲۹ کشور صنعتی جهان رسید از این قرار است:

\* کشورهای امضا کننده آنچه را که حکم پرداخت رشوه به یک مقام خارجی را پیدا می‌کند در تعاریف روشنی مشخص خواهند کرد.

\* کشورهای امضا کننده پیمان افرادی را که به رشوه دادن به مقامهای دولتهای خارجی متوسل می‌شوند مشمول کیفرهای جهانی قرار خواهند داد و برای آنها همان مجازاتهایی را در نظر خواهند گرفت که برای رشوه دادن به مقامات داخلی در این کشورها منظور شده است.

\* عواید و منافع معاملات و داد و ستدهایی که به کمک رشوه تحصیل شده قابل توقیف و مصادره خواهد بود.

بر اساس توافقی که میان کشورهای امضا کننده پیمان به عمل آمده، هر یک از آنها باید قوانین ویژه‌ای برای مبارزه با ارتشاء را در معاملات بین المللی تا آوریل سال ۱۹۹۸ به پارلمانهای خود تسلیم کنند.

پیش بینی می‌شود که در جریان طرح و تصویب این قوانین مقاومتها و کارشکنیهایی از طرف عواملی که گذشتن چنین قوانینی را به سود خود نمی‌دانند به ظهور پیوندد. در پایان این مطلب بد نیست اشاره‌ای نیز به روشهای مرسوم در ایران بعد از استقرار نظام ولایت مطلقه فقیه و استبداد مذهبی صورت گیرد.

کارگزاران این نظام با همه انتفاداتی که قبل از رسیدن به قدرت، از فساد و تبهکاری مسئولان نظام قبل از انقلاب می‌کردند، هنگامی که خود بر مسندهای قدرت نشستند، آنچنان

بی پروا دست به تاراج و تطاول اموال عمومی و رشوه گرفتن و رشوه دادن گشودند که اسلاف آنها در چشم مردم سیمای قدیسین را یافتند.

یکی از پدیده‌های ویژه نظام الهی! ولایت فقیه آزاد و علنی شدن رشوه خواری در معاملات خارجی، زیر عنوان «کمسیون» است. اربابان جدید قدرت در این کار آنچنان راه افراط پیمودند که صدای اعتراض برخی از نمایندگان مجلس که هنوز چراغ وجدان در نهادشان کورسویی می زد بلند شد.

در حدود سه سال قبل، به دنبال افشاگریهایی که در مورد ارقام نجومی کمیسیونهای پرداخت شده به مقامات ارشد نظام، در محدودهٔ پیکار بین جناحها بر سر قدرت صورت گرفت، یک طرح قانونی به مجلس شورای اسلامی ارائه گردید که به موجب آن دریافت هرگونه «کمیسیونی» در معاملات خارجی ممنوع می شد. این قانون همچنین مقامات دولتی را موظف می کرد که مبالغی را که ظرف ۱۰ سال قبل از تصویب قانون به عنوان کمیسیون دریافت داشته اند به دولت مسترد دارند. این طرح از تصویب مجلس گذشت ولی شورای نگهبان که مامور تطبیق دادن قوانین مصوبه مجلس با احکام شرع میهن است از تایید آن خودداری ورزید.

با این ترتیب دریافت رشوه از شرکتهای خارجی برای گذراندن مقاطعات و معاملات آنها زیر عنوان محترمانه «کمسیون» در نظام ولایت فقیه حلال شرعی است. باید به یاد داشت که بخش قابل توجهی از این معاملات از طریق بنیادهایی مانند بنیاد مستضعفان صورت می گیرد که دولت بر آنها هیچگونه نظارتی ندارد و امور مربوط به چنین معاملاتی در جلسات سری، مستقیماً بین مسئولان بنیادها و آقای خامنه ای رهبر نظام فیصله پیدا میکند.

شرم آورترین نوع پرداخت رشوه که فقط به نظام ولایت فقیه اختصاص دارد رشوه‌هایی است که این نظام برای آزاد کردن تروریستهای خود که پس از ارتکاب به قتل بدام می افتند به دولتهایی از جمله دولت فرانسه پرداخته است. وقتی این رسوایی بوسیله رسانه‌های گروهی افشا شد وزیر کشور فرانسه رسماً اعلام نمود که دولت برای حفظ منافع ملی کشور خود به چنین اقداماتی دست زده است. مسئله ایران گیت و معامله بر سر آزادی گروگانهای امریکایی در لبنان، همچنین محکومیت سران رژیم بجرم دستور قتل رهبران کرد که در سراسر جهان انعکاس وسیعی یافته است نیازی به توضیح مجدد ندارد.

## تلویزیون

### مبارزات انتخاباتی آمریکا را به فساد کشانده است

در تمامی بحث‌هایی که در مورد تامین بودجه مبارزات انتخاباتی انجام می‌شود کمتر می‌توان نشانی از تمایل به اعلام این موضوع یافت که چرا اصلاً این همه پول مورد نیاز است. در واقع این مقدار پول صرف خرید وقت آگهی از تلویزیون می‌شود. صحبت از تامین هزینه مبارزات انتخاباتی بدون این که گفته شود این پول قرار است در کجا خرج شود مانند این است که بدون ذکر از نیروی جاذبه، درباره منظومه شمسی گفتگو کنیم.

از آنجا که خرید برنامه تلویزیون پول زیادی می‌طلبد، تامین مالی مبارزات انتخاباتی به صنعت عمده‌ای تبدیل شده است. هزینه‌های انتخاباتی در آمریکا، تجارت بزرگی محسوب می‌شود. ائتلاف تشکیل شده از بخشهای مختلف این تجارت، اینک، آنچنان وسیع، غنی و قدرتمند است که احتمالاً جلوگیری از آن ممکن نیست. صاحبان شبکه‌های رادیو تلویزیونی، سیاستمداران، گروههای بانفوذ و صاحبان صنایع همگی مایلند اوضاع را همان طور که هست نگهدارند (و یا از نقطه نظر اصلاح طلبان، اوضاع را از این هم بدتر کنند). به همین دلیل بحث موجود درباره اصلاحات عمدتاً بی‌مورد است و بیشتر به منحرف کردن اذهان از مسایل واقعی خدمت می‌کند. مساله واقعی این است که مبارزه انتخاباتی در تلویزیون تجاری، نظام سیاسی آمریکا را به فساد کشانده است.

پیش از انتخابات سال ۱۹۹۷ در مورد وقت رایگان تلویزیونی برای نامزدهای انتخاباتی صحبت‌های زیادی می‌شد و برخی از شبکه‌های رادیو تلویزیونی این وقت را در اختیار نامزدها قرار می‌دادند. متأسفانه وقت رایگان پاسخ این معضل نیست زیرا آرایه وقت به هیچ وجه تقاضا برای وقت تجاری را کاهش نمی‌دهد و صرفاً به نامزدهای فقیر فرصتی برای نمایش می‌بخشد.

ریدهانت، رئیس کمیسیون ارتباطات فدرال، هنوز هم تلاش می‌کند شبکه‌های رادیو تلویزیون ایالات متحده را به انجام تعهدات خاصی در جهت منافع عمومی وادارد. از جمله این تعهدات (به پیشنهاد وی) آرایه وقت رایگان به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار برای مناظره‌های سیاسی است.

این امر نیز معضل بنیادی را هدف قرار نمی‌دهد. در بین دموکراسی‌های ریشه دار جهان، ایالات متحده تقریباً تنها کشوری است که در آن برای کسانی که از سرمایه

شخصی فراوانی برای خرج در راه انتخاب شدن برخوردارند یا کسانی که حاضرند این پول را از اشخاصی بخواهند که خواستار الطافی از سوی دولت هستند، محدودیتی برای رسیدن به مقامات سیاسی وجود ندارد. طی یک تصمیم مصیبت بار در سال ۱۹۹۶، دیوان عالی چنین حکم داد که صرف پول برای رسیدن به مقامات سیاسی، شکلی از حق آزادی بیان تصریح شده در قانون اساسی است و هیچگونه محدودیتی را نمی توان بر آن اعمال کرد. اما دکتر نیوبورن از دانشکده حقوق دانشگاه نیویورک (مدیر حقوقی سابق اتحادیه آزادیهای مدنی آمریکا) در ماه ژوئیه همان سال چنین نوشت: دیوان عالی با همسنگ قرار دادن پول و بیان، اصلاح روند تأمین هزینه های مبارزات انتخاباتی را عملاً محکوم به فنا نموده است.

تا زمانی که این حکم لغو نشود، هیچ گونه تغییر اساسی صورت نخواهد گرفت. صاحبان شبکه های رادیو تلویزیونی با هرگونه تغییری مخالفند، زیرا بیشترین سود را از وضع موجود آنها می برند. تقریباً تمامی سرمایه های خصوصی که صرف مبارزات انتخاباتی در سراسر آمریکا می شود، سرانجام به جیب آنها می ریزد. در هر انتخابات سراسری نیز سرمایه های دولتی هنگامی نصیب آنان می شود.

تقریباً تمام همتایان آنها در دیگر جاهای دنیا از بهره برداری مالی در امر انتخابات محروم هستند. شبکه های رادیو تلویزیونی در خارج (خارج از آمریکا) ملزم هستند از طریق فراهم نمودن وقت لازم برای هدایت انتخابات، به مباحث و مصالح ملی کمک نمایند. در عوض آنان از این امتیاز برخوردار می شوند که تحت شرایط دیگری از کانالهای سراسری برای کار خودشان استفاده کنند.

افراد و گروههای بانفوذ که به نامزدهای سیاسی آمریکا پول می دهند خواهان تغییر نیستند زیرا وضع موجود به آنان این اختیار را می دهد که برای پیشبرد منافع مشتریانشان به شکلی قانونی به نمایندگان مجلس رشوه پرداخت کنند. تغییرات ممکن است آنها را از این کار منع سازد. یا آنها را وادارد که خود را به شکل سازمانهای روابط عمومی یا گروههای هواداری در آورند که برای اعمال نفوذ بر امر قانونگذاری راهی جز استدلال و اقناع مردم ندارند. مسلماً پرداخت پول به سیاستمداران (و در نهایت به شبکه های رادیو تلویزیونی) کاری آسانتر و سریعتر است.

صاحبان صنایع، اتحادیه ها، افراد آزاد و دولتهای خارجی که مشتری افراد و گروههای بانفوذ هستند، خواستار تغییر نیستند زیرا ممکن است از فرصتهایی که برای اعمال نفوذ خاص بر امر قانونگذاری و کسب منابع ویژه به خرج دولت دارند، محروم گردند. شاید خود سیاستمداران یا حداقل برخی از آنان، خواهان تغییر باشند، شاید

تحت الحمايه افراد يا گروههاي با نفوذ قرار گرفتن و در عوض، دادن امتيازاتي به آنها تا حدودي قابل قبول باشد اما کار بي وقفه تهيه مخارج مبارزات انتخاباتي آزار دهنده و خفت بار است و آمال و آرزوهای سياستمدار را در مورد خدمت دولتي نابود مي سازد. وقتی نماينده اي از صاحب منافع خاص پول مي گيرد و در عوض در جهت منافع او گام بر مي دارد، دير يا زود مجبور است اين کار را بکند و گرنه از صحنه سياست کنار گذاشته مي شود، بايد بداند که با هرگونه توجیهي در واقع خود را فروخته است. پذيرفتن اين موضوع براي يك مرد يا زن شرافتمند بسيار سخت است.

فساد در نظام سياسي آمريکا آنچنان عظيم و آنچنان نهادينه شده است که ريشه کني آن جز با اقداماتي نظير آنچه در دوره اول رياست جمهوري روزولت در اوایل همین قرن براي وضع قوانين اصلاحی و تهاجمی عليه انحصارات غيرقانونی تراست ها صورت گرفت و سبب ديگرگوني نظام سرمايه داری آمريکا شد، امکان پذير نيست. امروز هيچ نشانی از چنين اقداماتي ديده نمی شود. اما حتی اگر چنين اقداماتي وجود داشت، می توانست موفقیت آميز باشد؟ ائتلاف گروههايی که از نظام موجود سود می برند امروزه بسيار قدرتمندتر از تراست هايی است که تئودور روزولت آنها را مورد حمله قرار داد. آنها تقريباً تمام وسايل اصلی ارتباط جمعی را در سراسر کشور در کنترل خود دارند.

در هر جایی يك موضوع روشن است، مادامي که تبليغات تجاری در عوض پول برای نامزدهای سياسي در آمريکا ادامه داشته باشد، دموکراسی در اين کشور روز به روز ضعيف تر و حکومت ثروتمندان قوی تر خواهد شد.

ترجمه از هرالد تريبيون

## مافیای روسیه در سطح جهان فعال است

مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک آمریکا در گزارشی اعلام نمود که ۲۰۰ سازمان مافیایی روسیه در اقصی نقاط جهان مشغول فعالیت هستند. پلیس فدرال آمریکا اخیراً گزارش داده است که سازمانهای مافیایی روسیه در سال گذشته با جنایتکاران ۵۰ کشور جهان همکاری داشته و علیه منافع ۲۹ کشور جهان اقدام کرده‌اند.

کارشناسان آمریکایی می‌گویند: هم‌اکنون هشت هزار جنایتکار در سطح شوروی سابق فعال هستند که عملیات ۲۰۰ مورد آنها جنبه بین‌المللی به خود گرفته است.

بر پایه این گزارش، مراکز ۲۶ گروه از این سازمانها در آمریکا است و با هم‌تایان آمریکایی، سیسیلی و کلمبیایی خود همکاری می‌کنند.

مافیای روسیه در آلمان به دزدی خودرو و در چک و لهستان به قاچاق مواد مخدر و عملیات غیرمجاز پولی روی آورده است و فقط در سوئیس در حدود ۱۰ میلیارد دلار اندوخته دارد.

این گزارش هشدار داد: اگر غرب به اقدام‌های بازدارنده موثر دست نزند مافیای روسیه به یک ساختار بسیار کلان مبدل شده و می‌تواند امنیت ملی آمریکا و دیگر کشورها را به خطر بیاندازد.

## به پیش بینی بانک جهانی

### روسیه، هند، چین، اندونزی و برزیل قدرتهای اقتصادی آینده هستند

بانک جهانی پیش‌بینی کرده است با تغییرات اساسی در چشم‌انداز تجارت و اقتصادی جهانی کشورهای روسیه، هند، برزیل، چین و اندونزی ظرف ۲۵ سال آینده به ۵ قدرت اقتصادی جهان تبدیل می‌شوند.

به گزارش خبرگزاری کیودو از واشنگتن طبق گزارشی که از سوی بانک جهانی در مورد دورنمای اقتصادی جهان و نقش کشورهای رو به رشد منتشر شد، ۵ کشور یاد شده هر چند در حال حاضر نیمی از نیروی کاری جهان را در اختیار دارند، اما فقط ۸ تا ۱۰ درصد کالاها و خدمات را تولید می‌کنند.

در این گزارش آمده است که تا سال ۲۰۲۰ این ارقام دو برابر خواهد شد. سهم کنونی کشورهای برزیل، هند، چین، اندونزی و روسیه در تجارت جهانی تقریباً یک سوم سهم جامعه اروپاست، اما انتظار می‌رود این رقم تا سال ۲۰۲۰ به ۵۰ درصد سهم تجارت جامعه

اروپا برسد.

بانک جهانی در ادامه این گزارش می افزاید: کشورهای صنعتی شده نیز از قدرت اقتصادی ۵ کشور یاد شده در آینده بهره مند خواهند شد. صادرات کشورهای صنعتی به کشورهای رو به رشد در حدود ۴۰ درصد از کل صادراتشان تا سال ۲۰۲۰ بالغ خواهد شد، در حالی که این رقم در سال ۱۹۹۲ حدود ۲۵ درصد بود.

بانک جهانی افزود: تقویت رشد اقتصادی کشورهای صنعتی جهان می تواند به بالا رفتن نرخ بهره طی سال میلادی آینده نسبت به سال جاری منجر شود.

### یلتسین نسبت به فرار مغزها از روسیه هشدار داد

مسکو - بوریس یلتسین رئیس جمهوری روسیه در نشست شورای امنیت این کشور به فرار گسترده «مغزها» از روسیه هشدار داد و از بی توجهی به تحقیقات علمی در روسیه انتقاد کرد.

وی به اعضای این شورا گفت ۵۰ درصد دانشمندان روسیه کشورشان را ترک کرده اند. یلتسین افزود، علاوه بر این، مهاجرت دانشمندان جوان روسیه نیز به خارج ادامه دارد. وی از وضعیت آشفته آموزش در روسیه به ویژه در امور نظامی ابراز نارضایتی کرد و اضافه کرد تاکنون ۱۰۱ مؤسسه آموزش در بخش نظامی وجود دارد و باید تعداد آنها را به دلیل کار موازی به نصف تقلیل داد.

از سوی دیگر رئیس جمهوری روسیه اظهار داشت حاضر نیست آناتولی چوبایس را از معاون اول نخست وزیر برکنار کند. چوبایس اخیراً به دلیل تخلف مالی از سمت وزیر اقتصاد و دارایی برکنار شد و مخالفان خواسته اند که چوبایس از سمت معاون اول نخست وزیر نیز برکنار شود. یلتسین همچنین از عملکرد دولت روسیه به ویژه در بخش اقتصاد خارجی انتقاد کرد.

# سیاسی

ابوالحسن بنی صدر

## چون به خلوت می رود!

وقتی حکومت آقای مهندس بازرگان تشکیل شد، آقای دکتر سنجابی را برای وزارت خارجه برگزید. تا وقتی که او از وزارت استعفا کرد، جز یک نوبت که از اینجانب خواست سفارت پذیرم و نپذیرفتم، از آنچه در وزارت خارجه می گذشت، اطلاع نمی داشتم. وقتی استعفاء کرد، شبی به شام به خانه او دعوت شدم. از علت استعفا پرسیدم، گفت: ایران یک وزارت خارجه ندارد. سه وزارت خارجه دارد: یکی در نخست وزیری به وزارت آقای دکتر یزدی و دیگری در قم، در دستگاه امام، به وزارت آقای احمد خمینی و یکی هم وزارت خارجه برای امور اداری و کنسولی! البته بر اینها باید افزود، نیمچه وزارت خارجه هایی که آقای محمد منتظری و حزب جمهوری اسلامی تصدی می کنند. تا آن زمان، هیچ از توافق های محرمانه، اطلاع نداشتم. آقای سلامتیان که معاون وزیر خارجه بود، سخنی دارد بسیار گویا: از تشکیل حکومت مهندس بازرگان تا رفتن سالیوان از ایران، وی ۱۹ بار با مقامات حکومت دیدار کرد. ۱۸ بار با نخست وزیر و آقایان یزدی و امیر انتظام و یکبار با وزیر خارجه. طرفه این که آن یک ملاقات نیز برای انجام رسم خداحافظی بوده است!

خلاء در سیاست خارجی:

از زمان تشکیل حکومت جدید تا استعفای آقای دکتر سنجابی و از آن پس تا پذیرفتن سرپرستی وزارت خارجه، در یک اندیشه و یک رفتار بودم: چرا چندین وزارت خارجه پیدا کرده ایم؟ اگر اصل راهنما استقلال است، اینهمه وزارت خارجه برای چیست؟ و اگر نخواهیم این وزارت خارجه ها بیشتر شوند، خود باید رفتار موافق اصل استقلال در پیش بگیریم. از این رو، تقاضاهای ملاقات سفیران و نیز دعوت آنان را به میهمانی ها نمی پذیرفتم. دو بار ملاقات، یک بار با کاردار سفارت امریکا و یک بار با سفیر روسیه. وقتی تقاضای ملاقات کردند، به آنها گفتم: مقام صاحب صلاحیت برای گفتگو درباره روابط خارجی، وزیر امور خارجه است. سفیر روس گفت برای یک بحث ایدئولوژیک می خواهد با اینجانب دیدار کند. و کاردار امریکا پاسخ کتبی داد که قصد دارد در باب

نظرهای اقتصادی اینجانب، گفت و شنود کند. در روزهای اول ورود به ایران، تقاضای سفارت امریکا برای یک گفتگو، آنهم در خلوت، را رد کردم. تفصیل را در «خیانت به امید» آورده ام.

روزی، در جلسه شورای انقلاب، در خانه آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهندس بازرگان اینجانب را به گوشه ای برد و پیشنهاد کرد مسئولیت وزارت امور خارجه را بپذیرم به شرط آنکه:

۱- بدون «موافقت» او دست به سیاه و سفید نزنم!

۲- آقای سلامتیان را در مقام معاونت، نگاه ندارم. به او سفارتی بدهم

۳- عزل و نصب های سفیران و معاونان را با تصویب ایشان انجام دهم!

وقتی این سه شرط را از زبان او شنیدم، پرسیدم: راجع به سیاست خارجی فرمودید! کدام سیاست خارجی را اجرا کنم! غیر از اینکه بنا بر این ۳ شرط، شما وزیر خارجه نمی خواهید بلکه منشی می خواهید، وقتی سیاست خارجی روشنی ندارید، یک خلاء بوجود می آورید و هر کس هوس میکند آن را پر کند. حالا می فهمم چرا سه وزارت خارجه و چند نیمچه وزارت خارجه بوجود آمده است. اینجانب نمی توانم با شرایط شما موافقت کنم. حاضرم بمدت سه ماه سرپرستی وزارت خارجه را بپذیرم و بر اصل موازنه منفی، سیاست خارجی کشور را تدوین کنم و وزارت خارجه را تجدید سازمان کنم. او نپذیرفت.

آقای دکتر یزدی را وزیر خارجه کرد. کافی است نوشته او را در ارزیابی سیاست خارجی ۸ سال حکومت آقای هاشمی رفسنجانی که در «ایران فردا» درج است، بخوانیم: وقتی قدرت خارجی به عنوان محور اصلی پذیرفته می شود، سیاست خارجی در شناختن زبان آن قدرت خلاصه می شود. و این سیاست خارجی خلاء بوجود می آورد. سیاست خارجی وقتی ترجمان موازنه منفی می شود، دو هدف مشخص تعقیب می کند:

۱- هدف اول و اصلی، جلوگیری از بکار گرفتن مستقیم یا غیر مستقیم رابطه با قدرت های خارجی در سیاست داخلی. اگر این هدف تعقیب شده بود، گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و... روی نمی دادند و استبداد وابسته ملاتاریا استقرار نمی جست.

۲- ایجاد یک سیاست جهانی به معنای یک مدیریتی که بتواند نیروهای محرکه را در مقیاس جهان مهار کند و در سود جهانیان، در تولید بکار اندازد. چنانکه ملت های جهان از روابط مسلط - زیر سلطه رها شوند و جریان آلودگی محیط زیست به جریان عمران طبیعت بدل شود.

بهر رو، خلاء بزرگ تر نیز شد. وقتی آقایان مهندس بازرگان و دکتر یزدی برای

شرکت در جشن استقلال الجزایر، به الجزیره رفتند و در آنجا با آقای برژنسکی، مشاور امنیتی آقای کارتر دیدار کردند.

چگونه بهران برخاست؟

روزی در قم، در حضور آقای خمینی، جلسه شورای انقلاب بود. موضوع ملاقات آقایان دکتر یزدی و مهندس بازرگان با برژنسکی پیش آمد. آقای خمینی گفت: آقای مهندس گفته است نه خمینی شاه است و نه من غلام خانه زاد و یا نوکر جان نثار که در تصدی امر حکومت، برای یک ملاقات از او اجازه بگیرم. این درست. اما آیا اطلاع هم نباید بدهد؟ اعضای روحانی و غیر روحانی شورا او را تصدیق کردند. اما اینجانب حق را به آقای مهندس بازرگان و وزیر امور خارجه او دادم. سخن دکتر سنجابی را باز گفتم و خطر وجود چند وزارت خارجه را خاطرنشان کردم و افزودم: شما آقای مهندس بازرگان را نخست وزیر و مسئول امور داخلی و خارجی کشور کرده اید. این دیگران هستند که نباید در سیاست خارجی جانشین او بشوند، و گرنه او چگونه می تواند سیاست خارجی را اداره کند، بدون این که با این یا آن مقام این یا آن کشور دیدار کند؟

هنوز اسناد سفارت امریکا انتشار پیدا نکرده بودند تا بدانیم سیاست امریکا در پی محور ثابتی در ایران است. اما پیراهن عثمان شدن «ملاقات با برژنسکی» جای تردید نمی گذاشت که دیدار با برژنسکی، حساسیت آقای خمینی را سخت تحریک کرده است. وقتی به روی دادهای آن ایام باز بنگریم، می بینیم از زمان این دیدار، رفتار آقای خمینی در قبال حکومت بازرگان تغییر می کند: او نگران می شود که مبادا محوری دیگر، حکومت مهندس بازرگان، مستقل از او، بوجود بیاید. آن ایام، توجه ها به این حساسیت جلب نمی شدند و معانی بسیاری از رویدادها، دانسته نمی شدند:

\* بدر بردن ارتش و سپاه از اختیار حکومت مهندس بازرگان. کمیته ها نیز از اول در اختیار حکومت نبودند. سپاه پاسداران را حکومت بازرگان ساخت و ملاتاریا از دستش بدر آورد.

\* به وجود آوردن «دانشجویان» خط امام.

\* استفاده از ضعفها و افتادن به جان مقامات اول حکومت مهندس بازرگان به خصوص در وزارت نفت و دستگاههای اقتصادی.

\* شدت گرفتن تبلیغات بر ضد حکومت مهندس بازرگان، از سوی امام جمعه ها.

\* برخاستن موج ضد امریکا که سرانجام طوفان شد و ماجرای گروگانگیری را پدید

آورد.

نوشته‌ها و گفته‌های آن دوره موجود و گزارش می‌کنند چه کسانی تا گروگانگیری، متوجه خلالتی که ملاتاریا پر می‌کرد و نیز حساسیت آقای خمینی نشده‌اند. و چه کسانی بر این دو امر توجه داشته‌اند.

مسلم اینست که حکومت مهندس بازرگان توجهی به این دو امر پیدا نکرد و حتی به هشدارها نیز اعتناء نکرد. به این دلیل که نه کاری کرد که خلاء پر شود و مجوزی برای گروگانگیری بمثابه «ضربه شکننده به شیطان بزرگ» بوجود نیاید و نه در فعالیتهای ملاتاریا از لحاظ انتقال محور از حکومت او به «بیت امام» توجه کرد.

در سه قلمرو، فراوان گفته و نوشته‌ام: نفت و پولهای ایران در بانکهای امریکایی و مردم سالارانه کردن ارتش و سازمان اداری، بجای ایجاد سازمانهای موازی، همه نمایشگر قدرت مداری. اگر حکومت بجای ایجاد سپاه پاسداران و «کمیته‌های انقلاب» و «دادگاه انقلاب»، به مردم سالار گرداندن ارتش و سازمانهای اداری و قضائی می‌پرداخت کجا ایران استبداد فراگیر ملاتاریا را بخود می‌دید؟ کشاکش‌ها نه بر سر تغییر ساخت‌های نیروهای مسلح و دستگاه‌های اداری و قضائی که بر سر صاحب اختیار آنها شدن بودند.

و اگر پولهای کشور از بانکهای امریکایی به بانکهای غیر امریکایی انتقال پیدا می‌کردند و در صورتی که سیاست نفتی مستقلی اتخاذ می‌شد، چرا در امریکا، عده‌ای به فکر استفاده از سپرده‌های ایران برای طراحی نقشه‌ای می‌افتادند که گروگان‌گیری از آب درآمد و چرا در ایران، ملاتاریا علمدار «مبارزه با امپریالیسم امریکا» می‌شد؟

غفلت از قصد واقعی آقای خمینی و ملاتاریا، حکومت آقای بازرگان را از اتخاذ تدابیر بایسته بازداشت. روزی آقای احمد خمینی به اینجانب گفت: آقای مهندس چند بار استعفا کرده و امام نپذیرفته است. اما قصد دارد اگر باز هم ناز کند، استعفای او را بپذیرد. امام می‌خواهد شما از هم اکنون هیأت وزیران خود را معین کنید و آماده باشید.

در این فاصله، تغییری در رابطه اینجانب با حکومت مهندس بازرگان بوجود آمده بود: آقای دکتر سبحانی، وزیر مشاور، از اینجانب به دفتر خود دعوت کرد. گفتگوهای مفصل انجام شدند. بعد با آقای مهندس بازرگان، دو به دو، گفتگو شد. او می‌گفت: شما با حکومت مخالفت می‌کنید تا خود رئیس جمهوری بشوید! و اینجانب پاسخ می‌دادم: شما با انقلاب موافق نبودید و توجه نمی‌کنید در هر انقلاب، خلاءها در سیاست داخلی و خارجی بوجود می‌آیند که بدون تغییر ساخت‌ها، نمی‌توان آن خلاءها را پر کرد. اگر شما خلاء را نتوانید پر کنید، دیگران آن را پر خواهند کرد. چنانکه شما خلاء انتظامی و نظامی و قضائی را پر نکردید و دیگران پر کردند. حال اگر مخالفت با سیاستهای داخلی و خارجی

شما که در واقع مخالفت با فقدان سیاست های داخلی و خارجی است، برای اینست که اینجانب به ریاست جمهوری برسم، چرا شما سیاست های پیشنهادی را عمل نفرمائید و رئیس جمهوری نشوید؟ برای این که شما مطمئن شوید که کسی که در انقلاب شرکت میکند به نتیجه رساندن انقلاب را فدای مقام جویی نمی کند، اینجانب حاضرم ۱- در تهیه و اجرای سیاست های داخلی و خارجی با شما همکاری کنم و ۲- به شما اطمینان بپریم اگر شما نامزد ریاست جمهوری شدید، نامزد ریاست جمهوری نشوم. از آن پس، در همکاری، در دو کار شرکت کردم: کمیسیون تهیه سیاستهای پولی و مالی و بعد، شرکت در هیات بررسی پیش نویس قانون اساسی که جلسات آن در دفتر آقای دکتر سبحانی و با شرکت خود او و آقایان دکتر سنجابی و مهندس سبحانی و مرتضی مطهری و دو قاضی از دیوان کشور و دکتر صحت و دوسه تن دیگر که اسامی آنها را از یاد برده ام تشکیل می شدند.

پیش نویس قانون اساسی تهیه شد و به شورای انقلاب آمد. شورای انقلاب آن را با حضور آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، در جلسات طولانی، باتفاق آراء تصویب کرد. روزی آقای دکتر سبحانی تلفن کرد و گفت: آقا باز خراب کرد. می گوید ۸ جا را باید عوض کنید. پیش نویس که بر مبنای ولایت جمهور مردم اندیشیده و انشاء شده بود، به تأیید مراجع قم نیز رسیده بود، برای رفع ۸ اشکال، باتفاق آقایان بهشتی و احتمالاً موسوی اردبیلی به قم رفتیم. هفت اشکال از هشت اشکال رفع شد.

اما در بیرون از حکومت و شورای انقلاب، کنش و واکنشها شتاب می گرفتند:

سفر شاه برای معالجه و برخاستن طوفان:

شاه و همسرش، برای معالجه به امریکا رفتند. از زبان آقای خمینی شنیدم که او را امریکاییها به امریکا برده اند تا او به نفع فرزندش از سلطنت استعفا کند و آنها پسرش را به شاهی ایران بشناسند و مجوز فتنه و توطئه سازی در ایران کنند. پرسیدم اطلاعی به شما رسیده است؟ پاسخ داد رادیو ایران از قول خبرگزاری امریکا، گفت!

از آنجا که ماجرای گروگانگیری را در کتابی آورده ام، به آن نمی پردازم. بعد از گروگانگیری آقای مهندس بازرگان استعفا کرد. با او صحبت کردم و کوشیدم او را از استعفا منصرف کنم. تعجب کرد و پرسید مگر قرار نیست شما نخست وزیر بشوید! گفتم: بر فرض هم که قرار بود، نمی پذیرفتم. همانطور که در سرمقاله انقلاب اسلامی نوشته ام، پای قدرت خارجی را در سیاست داخلی گشودن، سنت خطرناکی است که نه تنها اینجانب آن را نمی گزارم، بلکه اصرارم به انصراف شما از استعفا یکی به این دلیل است که قدرت خارجی را که مردم با انقلاب، از درب بیرون کرده اند، از پنجره گروگانگیری وارد نشود و

بر سرنوشت مردم حاکم نگردد. گفت: دیگر فایده ندارد و...

در پاسخ آقای احمد خمینی، گفتم: این ترتیب حکومت بردن و حکومت آوردن، سیاست خارجی را محور سیاست داخلی کردن است. اینجانب نمی توانم پیشنهاد نخست وزیری را بپذیرم، زیرا معلوم شد آقا حکومت نمی خواهند. اگر حاضر هستند در کشور فقط یک حکومت باشد و آنهم حکومت رسمی، می پذیرم.

سه نفر، آقایان بهشتی و باهنر و موسوی اردبیلی دو سه روزی گم شدند. بعد معلوم شد به قم، نزد آقای خمینی رفته اند. این سه تن نخست وزیری اینجانب را بمنزله قطع بد روحانیت از دولت خوانده بودند و آقای خمینی را منصرف کرده بودند. وقتی بازگشتند، گفتند: امام گفتند وزرا را معین کنید و وزرا تحت نظر شورای انقلاب کار کنند. و نیز شورای انقلابی که تا آن روز بود، منحل شود. ۶ یا ۸ نفر را اسم بردند و اینها بقیه اعضای شورای انقلاب را نیز معین کنند.

اعضای شورای انقلاب، در روزی که منحل شد، عبارت بودند از: آقایان بهشتی و رفسنجانی و باهنر و مهدوی کنی و خامنه ای و موسوی اردبیلی و دکتر شیبانی و مهندس سبحانی و قطب زاده و سرتیپ مسعودی و مهندس جلالی و اینجانب. این زمان، آقای طالقانی از دنیا رفته بود. او عضو و رئیس شورا بود. کسانی که آقای خمینی به عضویت شورای انقلاب معین کرده بود و آنها باید بقیه اعضای شورای انقلاب را معین کنند، آنطور که بیادمانده است، عبارت بودند از آقایان بهشتی و رفسنجانی و باهنر و مهدوی کنی و موسوی اردبیلی و خامنه ای و اینجانب. احتمال می دهم حافظه اینجانب درست یاری نکند و ۸ نفر معین شده باشند و دو نفر دیگر، آقایان مهندس سبحانی و دکتر عباس شیبانی باشند. بهر رو، مهم ترکیب است. به ترکیب بنگرید، می بینید محور دیگر همان محور نیست که پیش از گروگانگیری بود. بنابراین، گروگانگیری آغاز یک ماجرا نبود، بلکه نتیجه همان کارهایی بود که برای انتقال محور از حکومت به «بیت امام» انجام گرفته بودند.

هنوز نه اسناد سفارت امریکا منتشر شده بودند و نه نوشته آقای سالیوان انتشار پیدا کرده بود. اطلاعی نیز از این که آقای بهشتی و شرکای «روحانی» و غیر روحانی او قصد دارند حزب جمهوری اسلامی را محور کنند، در دست نبود. در جریان مجلس خبرگان بود، که آشکار شد، محور بهشتی و حزب جمهوری اسلامی، همان محور «بیت امام» نیست.

تا مجلس خبرگان، از زمانی که بر اینجانب خطر استقرار «فاشیسم مذهبی» مسلم شد، به سه رشته کوشش دست زدم:

۱- کوشش برای غیر قهرآمیز کردن رابطه گروههای سیاسی. به سراغ گردانندگان

این گروه کسان فرستادم که بیایید آزادی را نسل ما حفظ کند و نظام سیاسی بر اصل آزادی مستقر بگردانیم و انقلاب اجتماعی را بر عهده نسل آینده بگذاریم. گرایشهای چپ از این پیشنهاد استقبال نکردند. در اجتماعی که قرار بود در خانه آقای هوشنگ کشاورز تشکیل شود، دو تن بیشتر نیامدند. آنها با اینجانب در جدی بودن خطر و درستی نظر موافق شدند و قرار شد بروند با سازمانهای چپ گفتگو و آنها را متقاعد کنند. سمت یابی عمومی، خود، می گوید که موفق نشدند.

۲- کوشش برای ایجاد جبهه ضد استبداد. قرار بود برای شرکت در جلسه شورای انقلاب، به قم برویم. دستور جلسه، تشکیل مجلس موسسان یا همه پرسی برای تصویب قانون اساسی بود. آقای طالقانی خواست که باتفاق او به قم برویم و در راه گفتگو کنیم. در واقع به گفتگوها ادامه بدهیم. خودرو ضد گلوله ژنرال ها یزر را در اختیار او گذاشته بودند. در این خودرو، گفتگو کنان به قم رفتیم و تا دیروقت شب، در خانه مرحوم تولیت، به گفتگو ادامه دادیم موضوع گفتگو این بود که استبداد دینی بر محور آقای خمینی، چیزی جز استبداد حزب جمهوری اسلامی بنام آقای خمینی نمی شود. آقای خمینی خرج این استبداد می شود. آقای طالقانی با توجه به موقعیت آقای خمینی، می پرسید: اگر این خود آقای خمینی باشد که می خواهد بساط استبداد بگسترده، جبهه ضد استبداد، یعنی جبهه ضد خمینی و من کسی نیستم که جلو خمینی بایستم. و اگر خود او نیست و حزبی ها میخواهند بنام او بساط استبداد پهن کنند، باز باید با آقای خمینی به مقابله برخاست. صبح روز بعد که می خواستیم به خانه آقای خمینی برویم، نظر او این شد که آمادگی مقابله با آقای خمینی را ندارد و باید راه حل دیگری پیدا کرد. وقتی جلسه تشکیل شد، اعضای حزب جمهوری، جانبدار رفراندوم بودند از آن رو که آقای خمینی تغییر نظر داده و اینک خواستار تصویب قانون اساسی از راه همه پرسی بود. آقای مهندس بازرگان و دیگر اعضای شورای انقلاب جانبدار تشکیل شدن مجلس موسسان بودند. و آقای طالقانی مجلس خبرگان را پیشنهاد کرد که سخت باب طبع آقای خمینی شد و آن را پذیرفت.

۳- کوشش برای جبهه اسلامی جانبدار مردم سالاری. این بار قرار شد جبهه ای را ایجاد کنیم که سدی در برابر استبدادیان بگردد. قرار شد دعوتی به امضای آقایان منتظری و طالقانی و اینجانب از سازمانها و شخصیت ها بعمل آید. آقای منتظری گفت نخست ببینید حزب جمهوری اسلامی حاضر به شرکت در این جبهه هست و آنگاه این دعوت را بعمل بیاوریم. او بر این نظر بود که این حزب اگر عضویت در این جبهه را نپذیرد، آقای خمینی را به مخالفت با آن برمی گزیند.

در خانه آقای مروارید اجتماعی تشکیل شد. آقای خامنه ای از طرف حزب جمهوری اسلامی آمد. از سازمانها و شخصیت هایی که می توانند در این جبهه عضویت پیدا کنند، به تفصیل صحبت شد. آقای خامنه ای رفت با شورای مرکزی حزب موضوع را در میان بگذارد و پاسخ بیاورد. پاسخ آورد که حزب با گروههایی مثل حزب ملت ایران در یک جبهه گرد نمی آید!

وقتی مجلس خبرگان تشکیل شد و ترکیب آن همان نشد که پیش از تشکیل وعده می دادند، (دوسوم غیر روحانی و یک سوم روحانی)، ملاحظه شد که آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی و... که در شورای انقلاب، پیش نویس را تصویب کرده بودند، طرفدار ولایت فقیه شده اند. بهت ما وقتی بیشتر شد که دیدیم امضاهای آقایان منتظری و حسن آیت زیر متنی است که بعدها آقای خمینی آن را «ولایت مطلقه فقیه» خواند و پس از مرگ او، با «تجدید نظر» در قانون اساسی، همان اختیارات را به «ولی امر» دادند! آن زمان، این متن را «دست ساخت انگلیسها» می گفتند که می خواهند استبداد نعلین را جانشین استبداد چکمه بگردانند. می گفتند حسن آیت عامل انگلیسها است و از سادگی آقای منتظری استفاده و متن را به امضای او رسانده است. یک اصل هم در پایان اصول که ولایت فقیه و اختیارات او را مقرر می کردند، گنجانده بودند که بنا بر آن، «ولی امر» می توانست اختیارات خویش را به دیگری تفویض کند.

می گفتند آقای بهشتی طراح «دیکتاتوری قانونی» است و ترتیب کار را چنان داده است که به ریاست جمهوری برسد و اختیارات به او تفویض شوند.

در مجلس خبرگان، مخالفان ولایت فقیه در اقلیت بودند. از آنها، کسانی که می توانستند اظهار نظر کنند باز هم کمتر بودند. با آقای منتظری صحبت مفصل کردم. از علومی که بقول شیخ بهائی باید دانست تا مجتهد شد و بنا بر تعریف او از مجتهد عادل، یک تن نیز که صلاحیت ولایت فقیه را داشته باشد، نیست صحبت کردم. سرانجام رسیدم به اینجا که اختیارات مطلق غیر از فساد مطلق نمی آورد. زیرا «ولی امر» که اغلب باید در یک اطاق بسر برد، نمی تواند اختیارات خود را بکار ببرد. پس این عمال او هستند که این اختیارات را مالک می شوند و بکار می برند. وضعیتی را بوجود می آورند و روزگار سیاهی که بخصوص برای باورمندان پدید می آورند، برای او تشریح کردم.

یک سال پیش مسافری از ایران آمد. گفت به قم رفته بودم و در آنجا آقای منتظری را متذکر یافتم؛ بنی صدر این بلاهایی را که بر سرمان آمد و می آید، یک به یک بر ایمان برشمرد اما گوش ما بدهکار نشد! بهر رو، او پذیرفت که امضای آن متن باتفاق حسن

آیت صحیح نبوده است اما بر این نظر استوار ماند که بدون ولایت فقیه، دولت مشروعیت بدست نمی آورد.

در آن مجلس، با ترکیبی که داشت می توانستند «ولایت مطلقه فقیه» را به تصویب برسانند. اقلیت انگشت شمار نمی توانستند مانع از اعطای اختیارات اجرایی به «ولی امر» بشوند. اگر ترکیب مجلس انعکاسی از افکار عمومی بود، در مجلس، قرار بر ماندن و جلوگیری - در حد مقدور - از تصویب متن کذائی شد. کار ما در مجلس مشکل و در خارج از مجلس آسان بود. زیرا افکار عمومی با ما بود. نه تنها به این دلیل که آقای طالقانی نماینده اول تهران و اینجانب نماینده دوم آن شدیم، بلکه به این دلیل که اگر تصویب ولایت فقیه بدون اختیارات اجرایی نیز نیاز به گروهگان گیری پیدا نمی کرد، گروهگان گیری روی نمی داد. با گروهگان گیری در واقع، مردم ایران به گروهگان درآمدند. بنابراین، اگر مجلس خبرگان ترکیبی را پیدا کرد که دلیل آن را نه در تمایل افکار عمومی به روحانیانی که تا وقتی مجلس تشکیل شد، هیچ کس نمی دانست طرفدار «ولایت فقیه» هستند، بلکه در ابهام و آشفتگی نزد جانبداران مردم سالاری و غربت آزادی بود.

باری، آقای خمینی نمی توانست با جانبداران مردم سالاری محور بشود و دانستن این امر که بدون قدرت خارجی نمی توان در داخل یک کشور بساط استبداد گسترده، دانش سیاسی نمی خواست. گرچه هر اندازه مجلس خبرگان پیش می رفت، نقشه آقای بهشتی که پیش از آن قول «آقای گویند» بود، در مجلس خبرگان و بیرون آن، موضوع بحث میشد. نامه های بسیاری، همه هشدار، به مجلس رسیدند. وقتی از آنها با آقای بهشتی سخن به میان آوردم، گفت: این نامه ها به دستور شما و توسط همکاران شما نوشته می شوند! و حقیقت این بود که نه اینجانب و نه همکاران اینجانب کمتر اطلاعی از هویت نویسندگان آن نامه ها نداشتیم. بر کسی پوشیده نبود که آقای محمد منتظری «خط امریکا» را افشا می کرد و شاخص این خط را آقای بهشتی می دانست. و تغییر روحیه و رویه آقای بهشتی نیز بعد از گروهگان گیری، باز بر کسی پوشیده نماند. و بالاخره کم نبودند آنها که می دانستند آقای خمینی از آقای بهشتی خوشش نمی آمد. با این همه، حزب جمهوری اسلامی و اقلیتی از «روحانیان» درجه دو و سه کسی را نداشت. مراجع موافق نبودند. آقای شریعتمداری مخالفت خویش را ظاهر نیز گرداند. جامعه با دولت «روحانیان» موافق نبود. نزدیک به اتفاق گروههای سیاسی که دوران شاه سابق را در مبارزه گذرانده بودند، با ولایت فقیه مخالف بودند. بنابراین، آقای خمینی ناگزیر بود به اقلیتی تکیه کند که به گردانندگان آن نیز اعتماد نداشت!

در این موقعیت بود که طرح گروگانگیری به اجرا درآمد. عرصه سیاست، عرصه اتفاق و تصادف نیست، چرا که سیاست یعنی تدبیر کردن. اگر جریان اموری توانست همان مسیری را طی کند که بدون گروگان گیری، میتوانست طی کند، چه نیاز به آن پیدا می شد؟ با گروگان گیری، «بیت امام» جانشین دولت و «دولت یعنی امام» گشت!

آنچه موجب شد کشور نخست وزیر و هیات وزیران پیدا نکند، جز حساسیت آقای خمینی که در بیرون او، دولت نظام و نظم پیدا نکند، نبود و باز اگر گروگانگیری ادامه پیدا کرد، دلیلی جز این نداشت که جامعه دولت می خواست و دولت نمی توانست در آقای خمینی خلاصه شود و آقای خمینی می ترسید که حذف شود و به ترتیبی که خواهم آورد، چند نوبت این ترس خود را اظهار کرد. دوران سرپرستی این جانب بر وزارت خارجه، با آن که مشکل گروگانگیری با شرایط مصوب شورای انقلاب و شخص آقای خمینی داشت حل می شد، نخستین بار بود که آقای خمینی ترس خود را اظهار می کرد:

سرپرستی وزارت امور خارجه:

گروگانگیری که روی داد، شب، در جلسه شورای انقلاب، آقای دکتر یزدی گفت: گروگانگیری کار «دانشجوی خط امام» نیست. کودتایی است که طراح آن جناحی از دستگاه حاکم بر امریکا و اسرائیل است. به او اعتراض کردم که چرا نمی گوید حکومت موقت با رفتار غلط خویش، خلاتی بوجود آورده است و کسانی بر آن شده اند با گروگانگیری خلاء را پر کنند؟ کار به عصبانیت کشید. اما زمانه شهادت داد که هم او و هم اینجانب حق داشته ایم.

در همان شب های اول بعد از گروگانگیری بود که آقای رمزی کلارک، از سوی آقای کارتر، رئیس جمهوری امریکا مسئول آمدن به ایران و حل مشکل گروگانگیری شده بود. او از ترکیه تلفن کرد. از شورای انقلاب، آقای بهشتی با او صحبت و موافقت کرد وی به تهران بیاید. گفتگو به آقای خمینی گزارش شد. او، بدون این که مخالفت خود را به شورای انقلاب ابلاغ کند و حتی از خود این شورا بخواهد بر خلاف نظر خویش، نظر او را به اجرا بگذارد و از آقای رمزی کلارک بخواهد به ایران نیاید، اطلاعیه ای با لحن خشن صادر کرد که هیچ مقام ایرانی حق ندارد با نمایندگان دولت امریکا گفتگو کند و هیچ هیأتی را بپذیرد!

و این نخستین حساسیت و ترس، از ترس هائی بود که آقای خمینی ابراز می کرد. او می دانست که گفتگوی تلفنی را آقای بهشتی انجام داده است و کسان آقای خمینی می گفتند یک علت شدت خشونت، همین است که طرف گفتگو آقای بهشتی بوده است!

بدیهی است که در این جو، کسی حاضر نمی شد مسئولیت وزارت خارجه را بپذیرد. اینجانب مسئولیت وزارت دارایی را پذیرفته بودم. همانها که به قم رفته بودند تا مانع از آن شوند که آقای خمینی با شرایط اینجانب برای تشکیل هیات وزیران موافقت کند، اصرار می ورزیدند که اینجانب عهده دار وزارت خارجه شوم. استدلال آنها یکی این بود که آقای خمینی ملاحظه اینجانب را می کند، یعنی اگر با کاری موافقت کرد، از آن باز نمی گردد و هم اینجانب در خارج از کشور، چهره شناخته شده ای هستم. بودند انسانهای دلسوزی که می گفتند خیر، قصد «حزبی ها» (گردانندگان حزب جمهوری اسلامی) اینست که شما در گیر مسئله لاینحلی بکنند و بی اعتبار بگردانند و از سر راه بردارند. بهر رو، به شرط این که با «دانشجویان خط امام» و سپس با آقای خمینی گفتگو بکنم و اگر بنا بر حل مشکل بود، بطور موقت سرپرستی وزارت خارجه را بپذیرم، با پیشنهاد «حزبی ها» موافقت کردم.

همان شب به سفارت امریکا رفتم. نخست با چند نفری که «شورای رهبری» بودند و آقای موسوی خوئینی ها، گفتگو کردم. سپس در اجتماع دانشجویانی شرکت کردم که گروهان گیری کرده بودند. آنها اعتراض داشتند که چرا در سرمقاله انقلاب اسلامی عمل آنها را سرزنش کرده ام. امام فرموده است انقلابی بزرگتر از انقلاب اول بوده است و شما عملی خطا ارزیابی کرده اید. گفتم: از اینجا نزد امام می روم. نظر اینجانب با نظر او یکی نیست. عمل شما خلاف اصل استقلال است. شما ایران را به گروهان امریکا در آورده اید و امریکا را محور فعل و انفعالات سیاسی کشور گردانده اید.

ماجرای تشکیل گروه «دانشجویان خط امام» را در خیانت به امید و گروهانگیری آورده ام. این دانشجویان، نزد آقای خمینی رفته بودند و او مقرر کرده بود تحت نظر یک هیات پنج نفری، مرکب از آقایان خامنه ای و موسوی خوئینی ها و مجتهد شبستری و حبیبی و اینجانب، فعالیت کنند. بنا بر نوشته خود آنها، گروهانگیری را تنها با آقای موسوی خوئینی ها در میان می گذارند و او میگوید: شما بکنید امام تصویب خواهد کرد از آنجا که در شورای انقلاب، معلوم شد چهار نفر دیگر اطلاع قبلی از گروهانگیری پیدا نکرده بودند، آقای موسوی خوئینی ها مهره اصلی است. توضیح این که اگر طرح را امریکائیان تهیه کرده باشند، مجرای بی که طرح از آن عبور کرده است تا یک «طرح انقلابی دانشجویان خط امام» گشته است، لاجرم به آقای موسوی خوئینی ها می رسد. در گروهان گیری یاد آور شده ام حلقه اتصال را هنوز نیافته ایم. حلقه ای که جریان میان طراحان نقشه را در امریکا و «دانشجویان خط امام» در ایران، برقرار می کرد، برای اینجانب شناخته نبود. چندماه پیش،

یک مقام سابق رژیم، او را همین آقای موسوی خمینی ها معرفی کرد. همچنان در تحقیق هستم که آیا او بنا بر مأموریت عامل تبدیل طرح به «طرح انقلابی دانشجویان خط امام» شده است و یا آلت فعل شده است.

بهر روز، وقتی به دیدار آقای خمینی رفتم، به او گفتم به یاد شما می آورم که در پاریس قول دادید که بعد از استقرار بر آریکه قدرت، با پیش از آن، فرقی نکنید و اینجانب با صراحت انتقاد و بیش از آن، ایراد و اعتراضم را به شما بکنم. او به نوه خود، آقای حسین خمینی، گفته بود: آقای بنی صدر، مثل پدرش، چشمها را می بندد و هرچه می خواهد به آدم می گوید - حالا چشم ها را می بندم و ایرادها و اعتراض های خود را به شما عرض می کنم:

۱- شما بدون این که از ما ۵ تن پرسید آیا حاضریم سرپرستی دانشجویان خط امام را بپذیریم و ما را معین کردید. و حالا عمل همین دانشجویان را بدون اطلاع هیأت سرپرستی، انقلابی بزرگتر از انقلاب اول می خوانید. حال آن که حداقل کار شما باید تویخ آنها بود.

۲- بزرگترین انقلاب تاریخ بشر را با به گروگان گرفتن کارمند سفارت امریکا مقایسه کردن و گروگانگیری را انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول خواندن، خطایی است که هرگز جبران نخواهد شد.

۳- گروگانگیری کارمندان سفارت امریکا در تهران، به گروگان امریکا در آمدن است. عمل غیر شجاعانه و مخالف اصل استقلال است. نه تنها به این دلیل که حکومتی بر اثر آن استعفا کرد، بلکه خود میگویند که بعلت بردن شاه سابق به امریکا، اعضای سفارت امریکا به گروگان گرفته شده اند. بنا بر این، امریکا همچنان قدرت حاکم بر سیاست داخلی امریکا است. بنا بر اصل استقلال که شما در پاریس پذیرفتید و آنهمه بر آن تاکید می نهادید، استفاده مستقیم و غیر مستقیم از قدرت خارجی در سیاست داخلی، چه در موافقت و چه در مخالفت با آن قدرت خارجی، خلاف اصل استقلال است. اگر تا زود است این خطای بزرگ را جبران نکنید، سیاست خارجی شما، محور سیاست داخلی خواهد شد و ایران را تباه خواهد کرد. از بخت بد چنین شد.

و حالا اگر قصد شما اینست که گروگانها را نگاه دارید، اینجانب سرپرستی وزارت خارجه را نمی پذیرم. حساسیت شما را نیز شناخته و دانسته ام. شما اصرار دارید در بیرون از شما، دولت رابطه ای با قدرتهای خارجی نگیرد. بنا بر این، اگر با اصل که رها کردن گروگانها موافق باشید، حل مشکل را با تصویب شما می کنم. گفت: قصد بر نگاه داشتن

گروگانها نداریم. همین قدر که شاه را از امریکا بیرون کنند، گروگانها آزاد می شوند. پس سرپرستی وزارت خارجه را پذیرفتم.

هیاتی را به سازمان ملل متحد فرستادم تا ۳ شرط را با دبیرکل در میان بگذارند و بر اساس آنها مشکل را حل کنند. سیاستی که در پیش گرفتم، تبدیل کردن «انقلاب دوم» به «واکنشی از سوی دانشجویان در برابر بردن شاه به امریکا» و تبلیغ این مرام در افکار عمومی داخلی و خارجی بود که مشکل واقعی، مشکل ایران است. زیرا با گروگان گیری برای ایران مشکل پدید آمده است. سفرای اروپایی را به وزارت خارجه دعوت کردم و به زبان حقیقت با آنها سخن گفتم و از آنها خواستم کمک کنند مشکل حل شود.

شورای انقلاب تصویب کرد از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه بکنیم و این بار ما از امریکا شکایت کنیم. آقای خمینی تقاضای تشکیل جلسه را تصویب کرد. همه روزه کنفرانسهای مطبوعاتی تشکیل می دادم و موفق شدم افکار عمومی را متقاعد کنم که مشکل، مشکل دولت ایران است. مگو که همین موفقیت اثری را که نباید بر آقای خمینی بخشیده و حساسیت او را شدت بخشیده است.

آقایان سلامتیان و سنجابی و فرهنگ که با دبیرکل درباره سه شرط صحبت می کردند، موفقیت بدست آوردند؛ امریکا نخست با تشکیل شورای امنیت مخالفت کرد و جلسه تشکیل نشد. آقای خمینی پرسید: چطور وقتی امریکا می خواهد جلسه تشکیل می شود اما وقتی ایران تقاضای تشکیل جلسه می کند، تشکیل نمی شود؟! کوشش های هیأت ایرانی سبب شد با قبول سه شرط، بیرون بردن شاه از امریکا، پوزش امریکا از ایران بابت حکومت بر ایران از طریق رژیم شاه و باز پس دادن اموالی که خانواده پهلوی و نزدیکانشان از ایران برده بودند، قرار بر تشکیل شورای امنیت شود. طرفه این که از قرار نماینده امریکا گفته بود، ایران بهانه ای خواهد تراشید و در جلسه شرکت نخواهد کرد!

خوشحال از موفقیت آماده رفتن به شورای امنیت می شوم که آقای احمد خمینی تلفن کرد. پرسیدی شورای امنیت تشکیل می شود و شما هم شرکت می کنید؟ پاسخ دادم چه سوالی می کنید! آقا به یک شرط بیرون رفتن شاه از امریکا راضی بود، دو شرط هم بر آن افزودیم، پیروزی مسلم ساختن آنها از یک «عمل گند»، بزرگ است و البته باید ایران در جلسه اعلام پیروزی شرکت کند. او دیگر کلمه ای نگفت.

ساعت ۲ بعد از ظهر، رادیو ایران اطلاعیه آقای خمینی را خواند. معلوم شد که همان شناخته بودن در دنیای خارج و موفقیت بدست آوردن آنها در نظر کسی که گمان نمی برد امریکا تن به بیرون کردن شاه بدهد، غیر قابل تحمل شده است. و این دومین ابراز

حساسیت بود.

تقاضای جلسه شورای انقلاب را کردم. در شورای انقلاب، همه به اتفاق آراء اقدام آقای خمینی را خطا دانستند و قرار شد به قم برویم و باتفاق از او دلیل این رفتارش را پرسیم و از او بخواهیم سخن خویش را پس بگیرد.

وقتی با او جمع شدیم، سخنی بس شگفت گفتم: اگر قطعنامه در محکومیت ایران، با حضور شما صادر می کردند، برای ایران مشکل پیش می آمد! گفتم: اولاً شما می دانستید که بر اساس ۳ شرط ایران و پس از گفتگوهای دیرکل و جلب موافقت، قرار بر تشکیل جلسه شده است و ثانیاً اسرائیل را دهها بار محکوم کرده اند و آسمان به زمین نیامده است. پس معلوم می شود، علت دیگر است. اما او حاضر نشد بگوید علتی که او را به اینکار واداشته، چه بوده است. در حضور او، اعضای شورای انقلاب نیز یارای عمل به تصمیمی که به اتفاق آراء اتخاذ کرده بودیم نیافتند. صبح آن روز نیز آقای قطب زاده خبرنگار نژاد و برده بود. به آقای خمینی گفته بود: شما هر کار خواسته اید شده است. شاه باید به ایران تحویل داده شود و محاکمه گردد. آقای خمینی هم گفته بود شاه باید محاکمه شود! در بازگشت از قم، در فرودگاه استعفاء کردم و اصرار ورزیدم آقای قطب زاده وزیر خارجه شود. به او گفتم: آشی را که پخته اید، خود سر بکشید. او خود را بی تقصیر می دانست.

پس از استعفاء، این استدلال را که بعدها به مناسبت گروگان گیری و مناسبت های دیگر مکرر شنیدم، برای نخستین بار شنیدم: اگر آقای خمینی با سفر شما به نیویورک موافقت می کرد و شما با موفقیت، بحرانی به آن وخامت را حل می کردید، غیر از این که شخصیتی جهانی غیر قابل تحمل برای آقای خمینی می شدید، نزد افکار عمومی، مسئله ساز بزرگ آقای خمینی می شد و مسئله حل کن بزرگ آقای بنی صدر. پس غیر ممکن بود او بگذارد شما موفقیت بدست آورید.

آن زمان، همچنان به آقای خمینی خوش بین بودم و این استدلال را بدگمانی پیش از اندازه در حق آقای خمینی می دانستم. اما اگر، در جنگ، در... ننگ شکست و سرکشیدن جام زهر آلود را به جان خرید اما تن به موفق شدن هیچ کس بخصوص در سیاست خارجی و جنگ نداد و تمامی فرصت های حل موفقیت آمیز مسائل را از دست ایران بدر برد، از راه اتفاق نبود.

این رشته سر دراز دارد. در نوبتی دیگر، اندازه ای از این رشته را پی خواهم گرفت.

## دمکراسی، توسعه و فرهنگ سیاسی

جمهوری اسلامی و مولودش «ولایت مطلقه فقیه»، آمال بخش بزرگی از روشنفکران و فرهیختگان کشور و تلاش شان برای استقرار توسعه، مدنیت، آزادی و دمکراسی در ایران را بیرحمانه بر باد داد. با فروکش کردن تنشهای اولیه که ناشی از شکست و فرونشستن تب رماتیسم انقلابی و حضور هیاهوسالاران بود، برای آنانی که هنوز پای در رکاب تلاشگران راه آزادی و دمکراسی دارند، «پرسش‌ها» طرح شدند. این پرسش‌ها نشانی از آغاز شک و تردید به «یقینیات» هستند. با شکاف برداشتن دیواره‌های بلند و ضخیم جزم‌های ایدئولوژیک، برداشت‌های آسان، از گونه «صف شفاف خلق و ضد خلق»، صحنه سیاسی را به نفع تأمل، تعقل و عقلانیت ترک کردند. بدینسان مسائلی از قبیل درک و برداشت از آزادی و دمکراسی و همچنین موانع فرهنگی تحقق و استقرار آنان در ایران، که موضوع این نوشته است، گفتمان حاکم در میان روشنفکران گردیده است.

در مورد دمکراسی و مردمسالاری در میان سیاسیون و روشنفکرهای ایرانی این تفکر آسان حاکم بوده است که گویا جامعه و ذهنیت حاکم بر جامعه ما هیچگونه مشکلی برای استقرار دمکراسی ندارد و تنها مانع در استقرار آن، حاکمیت استبدادی است، که باید با طرح برنامه‌ها و ارائه تاکتیک‌های مبارزاتی آن را از میان برداشت تا به دمکراسی رسید. در حقیقت دلمشغولی عمده سیاسیون و فعالین فکری جامعه بیشتر معطوف به «همین» کار بوده است. کمتر کسی هم در میزان آزادیخواهی و واقعیت آزادیخواهی در میان مردم ایران شک و شبهه‌ای بخود راه می‌داد. نگاهی اجمالی به ادبیات سیاسی و گفتمان‌های سیاسی دهه‌های گذشته کافی است، که با ابعاد این پندار در تفکر فعالین سیاسی آشنا گردیم. «جنبش آزادیخواهانه توده‌های میلیونی مردم»، «۸۰ سال مبارزه و جانفشانی توده‌ها برای آزادی و دمکراسی»، «مبارزات آزادیخواهانه»، «جانفشانی زحمتکشان و ستمدیدگان میلیونی برای آزادی و دمکراسی» و... همه نشانه‌های گویای این تفکر ساده و کلیشه‌ای

است، تو گویی از اهالی دورافتاده ترین روستاهای کشور که می دانیم اکثراً حتی سواد خواندن و نوشتن نیز نداشته اند تا تمام اهالی شهرها با تمام حاشیه نشینانش طرفداران سپینه چاک دموکراسی و حاکمیت ملی بوده اند و در راه آن مرتب جانفشانی می کرده اند.

امروز با بختکی که بر آرمانهای فعالین سیاسی و روشنفکران این مرز و بوم فرو آمده است، میدانیم که اوضاع چنان نبوده است که ما می گفتیم و می پنداشتیم. امروز می دانیم که بخش بسیار بزرگی از آن توده های میلیونی کلمه دموکراسی به گوششان هم نخورده بوده است. سالیان دراز طول کشید تا مهدی بازرگان یکی دو سال پیش از مرگ خویش با صراحت به این اشتباه عمومی روشنفکران اعتراف کرد و گفت: «مردم ایران تا کنون اصلاً ندانسته اند آزادی چیست و هیچگاه نیز آزاد نخواه نبوده اند.» مردمی که ندانند آزادی چیست طبعاً حساسیتی هم در مورد آن نخواهند داشت.

اما همه مشکل جنبش های سیاسی ایران در آن خلاصه نمی شود که توده میلیونی مردم با دموکراسی آشنا نبوده اند. چرا که بطور کلی در کشورهای با ساخت عقب مانده از نظر اقتصادی و اجتماعی خواست تغییرات سیاسی و تحولات عمیق اجتماعی و فرهنگی، خواست توده های میلیونی نمی باشد. اگر به تجربه جنبش ها و تحولات صد سال گذشته در ایران بنگریم درستی این نظر را مشاهده خواهیم کرد. روستایی ایران اساساً در تحولات و جنبش های سیاسی نقشی نداشته است و هم امروز نیز ندارد. با انقلاب و مبارزه انقلابی بیگانه بوده و هست. توده های میلیونی شهرها نیز پیشگامان مبارزه برای تغییرات سیاسی و تحولات اجتماعی در راستای استقرار دموکراسی و از این قبیل مقولات نبوده اند. اگر هم جنبش و فعالیت های خود انگیزه ای داشته اند، نه برای تغییر شرایط سیاسی در راستای استقرار دموکراسی و مردم سالاری که عمدتاً در اعتراض به شرایط معیشتی و اقتصادی حاکم بر زندگی شان و حداکثر در اعتراض به پایداری شدن سنت های مورد توجه آنان بوده است. البته اعتراض به پایداری سنت ها و اخلاق نیز در نتیجه دخالت نهادهای دینی جامعه که تاریخاً در اعماق فکر و باور توده ها ریشه دارد، پیش آمده است. به بیان دیگر توده های شهری دنباله روان گاه به گاه جنبش های سیاسی و روشنفکری جامعه بوده اند. گاه به گاهی نیز در تقارن و همزمانی خواسته ها و شعارهای جنبش روشنفکری با خواسته های اقتصادی، معیشتی و تا حدودی دینی توده های میلیونی بوده است.

با این مقدمه درک و فهم آزادی و دموکراسی مشکل روشنفکران جامعه بوده است. مشکل بیشتر آنجا بوده که روشنفکران جامعه و سیاسیون مخالف حاکمیت های استبدادی نیز آشنایی چندانی به این مقوله نداشته و حساسیت لازم را درباره آن به خرج نمی داده اند.

سستی باور و التزام به دموکراسی، اصول و مبانی آن در جامعه روشنفکری ما از یکسو نتیجه ناگزیر فرهنگ عمومی جامعه، سنت ها و آیین های آن و از سوی دیگر نتیجه بدآموزی باورها و جهان بینی هایی که از بیرون حوزه فرهنگ ملی بدورن جامعه نفوذ کرده است.

کسی نمی تواند در سلطه نظری جنبش کمونیستی جهانی در باور و پندار روشنفکران و سیاسیون خارج از مدار حاکمیت ها در چند دهه اخیر تردید کند. و امروز دیگر کمتر کسی است که در تناقض و آشستی ناپذیری جنبش کمونیستی جهانی و قطب های موجود آن بادموکراسی و مردمسالاری اما و اگر کند. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، جمهوری توده ای چین و مضحک تر از هر دوی آنان جمهوری سوسیالیستی آلبانی، که قبله گاه اغلب فعالین سیاسی چپ و مارکسیست ایرانی بوده اند، معماهای حل شده در میزان باور به دموکراسی و آزادی روشنفکران سیاسی ایرانی می باشند.

خوشبختانه از آنجایی که در نتیجه تحولات جهانی سلطه فکری این اردوگاههای آرمانی از هم پاشیده است و این موانع نظری از میان برخاسته است، در بحث تبیین موانع دموکراسی نیاز به موشکافی عمیق آن نداریم. آنچه که اهمیت دارد ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه و بویژه بررسی زمینه های فرهنگی موجود در ایران برای موفقیت در استقرار مردمسالاری و دموکراسی می باشد.

برای دستیابی به هر هدفی باید تعریف نسبتاً روشن و بدون ابهام از آن در دست باشد. هر تعریفی که از دموکراسی ارائه بدهیم و به هر کدام از این تعاریف باور داشته باشیم، صرف نظر از این که این تعاریف متنوع نمی توانند نافی هم باشند که باگزیر مکمل یکدیگر هستند، در یک مورد مطلقاً با هم اشتراک دارند و آن هم این که دموکراسی، مردمسالاری، حاکمیت مردم و تمام مقولاتی که در این زمینه می توان برشمرد، مفاهیم و واژگانی هستند که محصول جامعه مدرن و روابط برآمده از این مدرنیزاسیون میان انسانها می باشند. از این برداشت آسان نیز که دموکراسی را معادل حکومت اکثریت می پندارد، باید دوری جست. دموکراسی هرچه هست حکومت اکثریت نیست. چرا که بسیار اتفاق افتاده که حکومتی با رای اکثریت یک جامعه انتخاب شده ولی با تکیه به پشتیبانی همان اکثریت به هیچ یک از مبانی و اصول دموکراسی عمل نکرده است. نمونه های فاشیسم، خمینیسم و بسیاری از حکومتهایی که با حمایت قاطبه اهالی بنیادگرا بر سر کار آمده اند بعد کافی موجود است. دموکراسی را باید آن ساختاری از قدرت سیاسی بدانیم که در آن انواع وسایل و شیوه هایی وجود دارند که مردم و یا بخش هایی از مردم می توانند از آن ها برای نظارت دموکراتیک بر کار حکومت به طور مساوی استفاده کنند. این وسایل در